**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010325**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که مرحوم آخوند یکی از مواردی را که از اصل مثبت نمی‌دانستند جایی بود که ما می‌خواهیم با استصحاب فرد ترتیب اثر عنوان کلی را بدهیم. در جلسۀ قبل عرض کردیم که اصل این بحث این هست که شما چگونه می‌خواهید بحث کنید اگر بحثتان این هست که مثلاً اگر اثر برای کلی عالم هست استصحاب هذا العالم می‌کنیم می‌گوییم این عالم قبلاً بوده الآن هم موجود هست، حالا خیلی مهم نیست که شما استصحاب هذا العالم بکنید یا کلی عالم را بکنید، یک تفاوت چندانی بین این دو تا وجود ندارد. بالأخره اگر عالم به عنوان یک فرد جزئی تحقق داشته باشد، کلی هم تحقق دارد ارکان استصحاب در آن تام است.

اگر نه عالم قبلاً موجود نبوده، یک فردی موجود بوده که بر فرض بقاء به صفت عالمیت متصف می‌شود و شما می‌خواهید این فرد خاص را استصحاب کنید بگویید زید موجود است، زید اگر موجود باشد ملازمه دارد با این‌که عالم باشد. خب این من اوضح مصادیق اصل مثبت است و اینها. این بحث را به این شکل باید دنبال کرد. البته یک سری نکاتی هم در مورد این‌که آن اثر مال کلی به نحو صرف الوجود باشد، یا به نحو مطلق الوجود و وجود ساری باشد یک تفاوت‌هایی هم دارد که در جلسات قبل اشاره کردم.

مرحوم آقای صدر بحث را به این شکل دنبال نکردند، ایشان فرمودند که این‌که شما می‌خواهید استصحاب فرد بکنید، استصحاب چی را می‌خواهید بکنید؟ استصحاب آن فرد خارجی که در خارج تحقق دارد، آن را می‌خواهید استصحاب کنید؟ یا استصحاب مفهوم مشیر به خارج، آن را می‌خواهید استصحاب کنید، مفهوم جزئی. اگر استصحاب آن فرد خارجی را می‌خواهید بکنید، آن درست نیست چون مصبّ یقین و شک آن فرد خارجی نیست. اگر استصحاب عنوان را می‌خواهید بکنید، مفهوم فرد را می‌خواهید بکنید، مفهوم جزئی را می‌خواهید استصحاب کنید، مفهوم جزئی دو احتمال در موردش هست. یک موقعی شما می‌گویید مفهوم جزئی آن مفهوم کلی که مورد بحث هست قسمتی از این مفهوم جزئی است. مثلاً زید یعنی العالم الذی کذا و کذا و کذا. یعنی آن عالم جزئی از مفهوم زید است که به انضمام مفاهیم دیگر به مفهوم زید انجامیده. مجموع این مفاهیم با همدیگر ضمیمه شدن مفهوم زید را ایجاد کرده. یک موقعی می‌گویید که نه مفهوم زید یک مفهوم است، آن مفهوم عالم هم که منشأ اثر هست یک مفهوم دیگری هست. اگر می‌خواهید با استصحاب مفهوم زید اثر مفهوم عالم را بار کنید خب این مثبت است، از استصحاب یک مفهوم اثر مفهوم دیگر را می‌خواهید بار کنید. حالا این دو تا مفهوم در وجود خارجی اتحاد داشته باشند باعث نمی‌شود که ما بتوانیم با استصحاب یک مفهوم اثر مفهوم دیگر را بار کنیم. بنابراین تنها این فرض می‌ماند که آن صورتی که آن مرکز اثر و مصبّ اثر یک مفهومی هست که داخل در این مفهوم جزئی ماست. وقتی داخل در مفهوم جزئی ماست، وقتی ما این مفهوم جزئی را داریم استصحاب می‌کنیم در واقع آن مفهوم اثر هم استصحاب کردیم دیگر. وقتی ما می‌گوییم زید موجود است یعنی کأنّ گفتیم العالم الذی له هذه الاوصاف و المشخصات موجودٌ. العالم هم که در ضمنش هست آن را هم استصحاب کردیم. پس بنابراین اثر عالم را بار می‌شود چون ما گفتیم این عالم خاص، عالمی که این مشخصات و خصوصیات را دارد آن موجود هست، این درست است. ولی اصلاً شبهه ندارد که نشود استصحاب کرد. خب این چکیدۀ بحث مرحوم آقای صدر این بحث.

اینجا عرض کردم یکی دو تا نکته عرض بکنم، یک نکته این‌که در جلسات قبل هم اشاره کردم، این‌که یقین و شک تعلّق به مفاهیم می‌گیرند، خب بحث کردیم که نه یقین و شک تعلق به مفاهیم ندارند و به خارج تعلق دارند. توضیح دادیم که یقین یعنی یقین به یک شیء یعنی صورت آن شیء در ذهن انسان حضور داشتن، صورت شیء خارجی در ذهن انسان حضور دارد. و اظهر من ذلک بحث اثر شرعی. اثر شرعی هم برای شیء خارجی است نه برای مفاهیم. آن چیزی که مثلاً نجس می‌شود و پاک می‌شود لباس خارجی است، امثال اینها. این در آن چیزی که در خارج تحقق، این در مورد موضوع حکم که خب مطلب خیلی واضح هست که حکم به آن شیء خارجی تعلق می‌گیرد. اما متعلّق حکم این‌که ما می‌خواهیم استصحاب متعلق حکم کنیم به چه عنوان مثلاً‌ استصحاب متعلق حکم می‌خواهیم بکنیم؟ مثلاً می‌گوییم که ما قبلاً داخل نماز بوده‌ایم، حالا هنوز داخل نماز هستیم. بنابراین نمازمان صحیح است. اینجوری باید همچین استصحابی بخواهیم بکنیم دیگر. یعنی استصحاب نسبت به این‌که آن مأمور به، این هم مربوط به خارج است. استصحاب که می‌خواهیم بکنیم فرض کردیم که آن متعلّق حکم در خارج یک نحو تحققی پیدا کرده به تحقق اوّل جزئه، ما نمی‌دانیم این تحققش ادامه دارد یا ندارد، به من گفتند که یک ساعت سخنرانی کن، من سخنرانی‌ام را شروع کردم، نمی‌دانم سخنرانی‌ام را ادامه دادم یا ادامه ندادم. به من گفتند که روز را روزه بگیر، روزه را شروع کردم، نمی‌دانم این روزه‌گیری را ادامه دادم یا ادامه ندادم. آن چیزی که اینجا من می‌خواهم استصحاب کنم خارج است، و آن چیزی که منشأ اثر هست خارج است، چون من می‌خواهم بگویم که این امتثال خارجی من ادامه پیدا کرده است تا حدی که امتثال کامل را محقق کرده است. من باید یک ساعت امساک می‌کردم تا حکم عقل به کفایت بیاید، اِجزاء عقلی داشته باشد. این برای خارج است دیگر، برای اینها هم باز استصحاب در متعلّق حکم بعد از تحقق خارجی‌اش می‌خواهم استصحاب کنم دیگر، نه استصحاب در متعلق حکم قبل از او. قبل از او به چه نحو می‌خواهم استصحاب کنم امثال اینها.

شاگرد: استصحاب عدم چی؟

استاد: عدم هم عیب ندارد، آن عدم خارجی است دیگر. عدم هم این خارج که ما می‌خواهیم بگوییم وجوداً و عدماً. می‌گوییم این موجود نبوده است الآن هم موجود نیست. بنابراین لازم است امتثال بشود. آن هم فرقی ندارد، جنبۀ عدمی‌اش هم داشته باشد. یعنی وجود فرد مأمور به منشأ می‌شود که دیگر آن امر سقوط کند؟ آن وجود خارجی‌اش. عدم وجودش منشاء می‌شود که هنوز امر باقی باشد. سقوط الامر که از امتثال تحقق پیدا می‌کند، امتثال کامل و عدم سقوط الامر که از عدم امتثال ناشی می‌شود اینها موضوعش خارج هستند، یعنی امتثال خارجی موضوع هست برای سقوط الامر. عدم امتثال خارجی موضوع هست بر بقاء الامر. خب اینها آن خارج را من استصحاب می‌کنم دیگر، اینها ربطی به مفهوم و امثال اینها ندارد.

شاگرد: می‌شود گفت این فعل قبلاً وفای به نذر بود، الآن نمی‌دانم که هنوز بالغ هم نشدم، اگر ما این طبیعت محقق می‌شد وفای به نذر بود، الآن هم وفای به نذر است. ؟؟؟ قبلاً مصداق اکرام بود الآن هم مصداق اکرام هست.

استاد: حالا چجوری فرد کلی‌اش را می‌خواهیم چیز بکنیم، استصحاب چی چی را می‌خواهیم استصحاب کنیم؟ برای ترتیب اثر چی را؟

شاگرد: مصب حکم شد مفهوم من

استاد: نه، عیب ندارد مصب حکم، ولی می‌خواهیم چی چی را؟ شارع مقدس گفته بود که مثلاً اکرام. حالا این را باشد یک قدری بعداً در موردش صحبت می‌کنم.

این یک نکته این‌که ما مصبّ را خارج بدانیم، نه حکم. می‌گویم نه مصبّ استصحاب مفهوم است، نه مصبّ حکم مفهوم است. هر دویش مربوط به خارج هست و استصحاب در آن جاری می‌شود. این یک نکته.

نکتۀ دوم این تفصیلی که مرحوم آقای صدر در مورد این‌که فرد از تجمیع مفاهیم حاصل می‌شود، آقای هاشمی در پاورقی اشاره به یک نکته‌ای می‌کنند که آقای صدر مکرر به این نکته متعرّض شدند. من عبارت ایشان را بخوانم.

ایشان می‌فرمایند: «الفرد لا يختلف‏ عن‏ الكلي في المفهوم التصوري و لا هو يحصل بتجميع الكليات بعضها إلى بعض فان تقييد كلي بكلي لا يجعله جزئياً و انما الفرد و الجزئي الحقيقي يحصل بإشارة الذهن بالمفهوم إلى واقع عيني خارجي المعبر عنه بالتشخص و هذا ما أكد عليه سيدنا الأستاذ (قدس سره الشريف) في بحوث أخرى أيضا،»

بعد وارد یک بحث دیگر می‌شود، بحث این می‌شوند که حالا من وارد کلام آقای هاشمی نمی‌شوم.

ایشان می‌گوید اوّلاً فرد همان مفهوم کلی هست، نه این‌که مفاهیم کلی که به همدیگر، فرض کنید عالم که در فلان تاریخ به دنیا آمده در کجا زندگی می‌کند، اینها را به همدیگر ضمیمه کنیم آن فرد را تشکیل بدهد. بلکه فرد مفهومی هست همان مفهوم کلی است، ولی آن مفهوم کلی را ذهن انسان گاهی اوقات مشیر، به وسیلۀ آن مفهوم به یک واقع خارجی مشخص اشاره می‌کند، این می‌شود. بنابراین در مفهوم تصوری بین فرد و کلی فرقی نیست. خب اینجا اوّلاً یک نکته‌ای من عرض بکنم، این‌که شما می‌گویید فرد لا یختلف عن الکلی فی المفهوم التصوری، مثلاً زیدی که اینجا هست، زید مفاهیم کلی متعددی برایش منطبق هست. عالم هست، انسان هست، حیوان هست. این مفهوم فرد با کدام یکی از اینها اختلاف ندارد؟ با کدام یکی از اینها منطبق است؟ انسان؟ حیوان؟ امثال اینها، این‌که شما می‌گویید «الفرد لا يختلف‏ عن‏ الكلي في المفهوم التصوري» کدام کلی، بر فرد کلیات مختلفی قابل انطباق هست.

شاگرد: همه‌اش را بگوییم اشکال دارد؟

استاد: حالا. یعنی همۀ آن مفاهیم که فرق دارد.

شاگرد: همۀ آنها تصور، یعنی اگر

استاد: نه، فرض این هست که به همین آن کنار هم قرار گرفتن آن مفاهیم چیزی تشکیل نمی‌دهد، فرد را تشکیل نمی‌دهد. این است که این «الفرد لا يختلف‏ عن‏ الكلي في المفهوم التصوري» یعنی چی؟ خودش یک اغلاقی دارد. اصل قضیه به این شکلی که مرحوم آقای. اصلاً این یک نکته.

نکتۀ دوم این‌که آقای صدر تعبیر می‌کند که ذهن انسان به وسیلۀ یک مفهوم اشاره می‌کند به یک واقعۀ معین. این اصلاً یعنی چی؟ یعنی ذهن انسان می‌تواند به این مفهوم اشاره به واقع معین بکند، می‌تواند نکند؟ یعنی این؟ این درست نیست. بحث این است، اصل مطلبی که مقوّم جزئی به اشاریت است، در کلام آقای صدر در آن تأکید شده درست هم هست. ولی اشاریت جزء المفهوم است، نه اشاریت یک عملیات ذهنی است. ببینید ما یک سری مفاهیمی داریم که این مفاهیم در آن اشاره خوابیده، هذا، هذا خودش یک مفهوم است. مفاهیم ذهنی بعضی از مفاهیم اشارۀ مستقیم به خارج دارند مثل هذا، بعضی مفاهیم اشاره‌شان کلی است، مثل انسان. انسان اشاره به یک شیء خاص مشخص ندارد. ما یک مفهومی داریم به نام هذا. هذا اشاره به یک واقع عینی خارجی است. گاهی اوقات از ترکیب یک عنوان کلی به یک عنوانی که در آن اشاره خوابیده یک عنوان مرکب می‌سازیم. می‌گوییم هذا الانسان، هذا العالم، هذا الکاتب، امثال اینها. یک شیء برای این‌که جزئی بشود، یک مفهوم برای این‌که جزئی بشود باید آن مفهوم اشاره در آن درج بشود. حالا چه تنهایی، جایی که ما اصلاً یک شیءای را هیچ گونه ویژگی را برایش نمی‌شناسیم. یک شیءای اینجا هست اصلاً نمی‌دانیم چی هست. می‌گوییم هذا. همین جزئی است. یک موقعی یک ویژگی‌اش را می‌شناسیم، می‌گوییم هذا الانسان. یا باز بیشتر از آن می‌شناسیم. می‌گوییم هذا الانسان الایرانی. بیشتر می‌شناسیم. آنهایش مهم نیست، ولی برای این‌که جزئی بشود باید اشاره جزء المفهومش بشود، اشاریت عملیات ذهن نیست که ذهن انسان بتواند اشاره بکند یا نتواند. ذهن انسان قادر است یک مفاهیمی بسازد که آن مفاهیم در آن اشاره خوابیده. اشاره جزء المفهوم است. یعنی مفاهیم اشاری ما داریم. این مفاهیم اشاری حاکی از یک شیء مشخص هست. و این که حکایت می‌کنند به خاطر این‌که اشاره داخل صمیم مفهومشان است. و یک چیزی هست، یک عملیاتی هست که ذهن انسان می‌توانند انجام بدهد بعد می‌تواند انجام ندهد. نه، این مفهوم، مفهومی هست که حقیقتش در آن اشاره خوابیده. بنابراین ما زید را که در نظر می‌گیریم، زید ما یک شخص خاصی را در یک روز مشخصی دیدیم، یک بچه‌ای در یک موقعی به دنیا آمده، می‌گوییم آن شیء خاص، مثلاً، حالا ممکن است با یک ویژگی‌هایی هم ضمیمه‌اش بکنیم، پسر بزرگ زید، آن حالا مفاهیمی کلی هم به آن ضمیمه بکنیم. ولی برای این‌که جزئی بشود حتماً باید یک مفهوم اشاره را درش درج کنیم. و عرض کردم حالا در این بحث‌ها، بحث اصلی اینها نیست. بحث اصلی این هست که شما زید را استصحاب می‌کنید یا عالم را استصحاب می‌کنید؟ اگر زید را استصحاب می‌کنید، زیدی که قبلاً عالم نبوده، علی فرض البقاء می‌خواهد عالم باشد و می‌خواهید با بقای زید اثر عالمیتی را که زید در فرض بقاء به آن وصف متصف است و ثبوتاً بر آن وصف متصف نبوده است استصحاب کنید؟ خب این مثبت است دیگر. اما اگر عالم قبلاً هم عالم بوده زید، حالا بگویید زید عالم را استصحاب می‌کنیم، هذا العالم را استصحاب می‌کنیم، خیلی مهم نیست، بگویید آن عالم در خارج تحقق داشته، الآن نمی‌دانیم هنوز تحقق دارد یا تحقق ندارد، استصحاب می‌کنیم بقای زید را. حالا به نحو اثر برای صرف الوجود باشد، به نحو صرف الوجود. می‌گویید صرف الوجود عالم در خارج تحقق داشته، هنوز هم تحقق دارد. یا اثر برای مطلق الوجود بوده، به نحو انحلالی. این عالم خاص که اثر داشته این عالم قبلاً موجود بوده، الآن هم موجود هست. عمده‌اش این است، این دو مرحله را باید از همدیگر تفکیک کرد که آیا آن عنوانی که منشأ اثر هست که بر این فرد منطبق است قبلاً این فرد متصف به آن عنوان بوده؟ یا نبوده؟ یا بقاءً می‌خواهد متصف به آن عنوان بشود. دیگر این بحث‌ها دیگر خیلی لطیف به نظر نمی‌رسد.

حالا یک نکاتی در فرمایشات آقای هاشمی در پاورقی هست اینها را ان شاء الله فردا در کلاس راهنما طرح می‌کنیم و صحبت می‌کنیم. کلاس راهنمای فردا هم یک ساعت هست. این بحثی که آقای هاشمی در پاورقی دارند را بررسی می‌کنیم.

یک نکاتی همین متن آقای صدر هم یک نکاتی در متن هست آنها را هم می‌گذاریم آنجا، نکات خیلی مهمی نیست به آنها نمی‌خواهم بپردازم.

یک نکته‌ای فقط اینجا اشاره بکنم و این بحث را جمع کنم. مرحوم آقای صدر اینجا یک بحث‌هایی را مطرح می‌کنند در مورد این‌که مرحوم آقای آخوند استصحاب منشأ انتزاع و ترتیب اثر عنوان انتزاعی را جاری می‌دانند، می‌گویند چون ولو اثر به ظاهر برای عنوان انتزاعی است، ولی عنوان انتزاعی چون تحققی در خارج ندارد الا بتحقق منشأ انتزاع، پس بنابراین در واقع آن چیزی که منشأ أثر هست، همان منشأ انتزاع هست، استصحاب منشأ انتزاع، استصحاب نفس موضوع ذی اثر هست. بعد این را یک توضیحاتی در موردش می‌دهند، بعداً شروع می‌کنند، می‌گویند که مرحوم آخوند یک سری مثال‌هایی برای این استصحاب منشأ انتزاع و ترتیب اثر عنوان انتزاعی داده و شروع می‌کنند این به عنوان مثال ذکر کردن و اینها را توضیح دادن. من نمی‌دانم مرحوم آقای صدر این بحث‌ها را از کجا آورده؟ چون اصلاً ربطی به کلمات مرحوم آخوند ندارد. مرحوم آخوند بحث در حاشیۀ رسائل سه تا بحث مستقل کرده، یکی استصحاب مثلاً وقف، یعنی جایی که اثر، چون می‌گوید آنجا چون برای عنوان، مثل نذر، زید در فرضی که زنده باشد، وفای به نذر واجب می‌شود. ایشان می‌گوید چون عنوان وفای به نذر واجب هست آیا با استصحاب حیات زید عنوان وفای به نذر ثابت می‌شود یا نمی‌شود؟ این عنوان انتزاعی را اصلاً آنجا مطرح نکرده. یکی هم بحث جزئیت و شرطیت و امثال اینها. آنها در لابلایش یک چیزهایی منشأ انتزاع و این حرف‌ها را مطرح کرده ولی به این شکل که استصحاب منشاء انتزاع ما می‌خواهیم بکنیم، برای ترتیب اثر عنوان انتزاعی اینها اصلاً ربطی به این بحث، آن بحث‌هایش هم ندارد.

یکی هم بحث سومی هم که آنجا مطرح می‌کند بحث این‌که استصحاب موضوعات خارجیه برای ترتیب اثر عناوین کلیه. که این بحث سوم را در کفایه آمده تفصیل قائل شده. گفته اگر آن عنوان کلی نسبت، این عنوان کلی عنوان ذاتی باشد، یا عرضی باشد از سنخ خارج المحمول، آن اشکالی نیست. ولی اگر از سنخ محمول بالضمیمه باشد آن چون محمول بالضمیمه وجود مستقل از معنونش دارد و آن موضوعش دارد آن مثلاً اشکال دارد و مثبت هست و از این صحبت‌ها.

و اما دیگر ایشان یک سری مثال‌هایی زده: «استصحاب بقاء حياة ذات الزوج أو الزوجة و ترتيب آثار الزوجية.»

«الملكية التي تترتب باستصحاب حياة ذات المالك.»

«ما جاء في الحاشية من الملكية في باب الوقف،»

«ما لو نذر التصدق ما دام ابنه حياً»

اینها در حاشیه هست ولی ربطی به این بحث استصحاب عنوان انتزاعی و منشأ انتزاع و از این حرف‌ها ندارد، شبهاتش هم چیزهای دیگر است. مشکلاتی هم که آنجا مطرح می‌کنند عنوان انتزاعی، اینها را نمی‌دانم چرا این بحث‌ها اینقدر فاصله دارد، و فرمایشات مرحوم آخوند و اینها. حالا خودش این که من دیگر وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم، ولی این سبک نمی‌پسندم، این سبک که ما

شاگرد: تقرب می‌کند؟

استاد: نه خیلی وقت‌ها به حافظه اعتماد می‌کردند، آن چیزی که از قبل در ذهنشان بوده و امثال اینها آن را در ذهن، در حالی که مناسب نیست این مدلی بحث را دنبال کردن و اصلاً این سبک، سبک لطیفی نیست که ما نسبت به کلمات بزرگان اینجوری برخورد کردن، برخورد لطیفی نیست.

یعنی ببینید حالا به تناسب یک نکته‌ای را عرض بکنم. شاید هم یک موقعی این قصه را برایتان تعریف کرده باشم ولی عیب ندارد دوباره تعریف کنم. آقای حسن طارمی که از دوستان ما هست، ایشان معاون علمی دانشنامۀ جهان اسلام هستند و یک موقعی مدرسه هم برای لغت و اینها آمده بود یک جلساتی داشت. می‌گفت من کلاس‌هایی در مورد روش تحقیق دارم، بعد می‌گفت من در روش تحقیق یک چیزی را به عنوان مثال ذکر می‌کنم، در مورد این‌که انسان باید دقت داشته باشد و اینها، گفتم یک موضوعی را از حاج آقای شما شنیده بودم خدمتشان رفتم پرسیدم ایشان گفتند یک داستانی را و من یادداشت کردم. این داستان را از مرحوم حاج آقا مرتضی حائری حاج آقا شنیده بودند. بعد فرمودند شما برو این را از خود آقای حائری بپرس ممکن است من در نقلم بعضی جزئیات را دقیق نقل نکرده باشم. برو آنجا پیش خود آقای حائری دقیق از خود ایشان بپرس و براساس آن نقل کن. گفتم من رفتم، گفتم نوشته‌ای که حاج آقا فرموده بودند و من نوشته بودم آن را بردم پیش آقای حائری. آقای حائری مثلاً شروع کردند بعضی کلمات را اصلاح کردن، مثلاً آنجا گفته بود آقای حاج میرزا فلان. گفتند من میرزا به کار نبردم. این میرزا خط زدم. یک سری تغییرات اینجوری که چیزهایی که، ولی تمام اینجور جزئیات را ایشان گفتند مثلاً من این کلمه را این شکلی گفتم، این کلمه را این شکلی گفتم، خب این، ایشان می‌گفتند که این خودش یک تمرین دقت است که آدم حواسش جمع باشد که یک نقلی که وجود دارد نقل را دقیق نقل کند. خدا رحمت کند مرحوم آقای بروجردی را، ایشان یک ماجرای معروف از ایشان هست که یک موقعی ایشان اظهار تأسف می‌کردند که من کاری نکردم و اینها. و ایشان گفتند که شما این همه زحمات کشیدید، ایشان گفتند اخلص فی العمل فان الناقد بصیر بصیر بصیر، که اجمال قضیه این هست، این را شما ببینید نقلیاتی که افراد از این نقلیات کردند چقدر مختلف است؟ بعضی از بزرگان نمی‌خواهم اسمشان را بیاورم، اصلاً نقل را به گونه‌ای که نقل کردند تحریف عجیبی کردند، نه این‌که بخواهند عمداً تحریف کنند. ولی به خاطر این‌که آن حالا یا مستقیم در چیزشان نبوده و این قضیه را که می‌خواهند نقل کنند، نمی‌دانم دور قاب چین‌ها چجوری چیز کردند، یک همچین تعبیرهایی به کار بردند در نقل قصه و امثال اینها. خب قضایا اصلاً از آن چارچوب اصلی خودش خارج می‌شود. خیلی از قضایا ماجراهای تاریخی هم اصلش ثابت است، ولی گزارش‌های مختلفی که از آن هست، آن گزارش‌ها در بعضی جزئیاتی که خیلی هم دخالت دارد به یک معنا. اینها با همدیگر تفاوت دارد. و این است که ما، این مهم است در پژوهش‌ها و کارهایمان، مطالبی که از هر کسی می‌خواهیم چیز کنیم رویش دقت داشته باشیم، با دقت نقل کنیم و جزئیات. یعنی تمرین بدهیم خودمان را به دقت نقل کردن، البته خیلی سخت است معمولاً در گزارش‌ها حبّ و بغض‌ها دخالت دارد، خیلی وقت‌ها شکل خاصی آن گزارش پیدا می‌کند. ولی تا حد امکان باید بتواند آدم گزارشی که می‌خواهد بکند گزارش دقیق باشد. و تمام چیزهایی را که در آن گزارش هست با دقت نقل کند، البته خب بالأخره انسان توانش محدود هست و نقل به معنا کردن یک مقداری تجویزش به خاطر همین است که اگر قرار بود همۀ افراد عین الفاظ را نقل کنند خیلی وقت‌ها نمی‌توانستند اصل آن نقل‌ها هم فوت می‌شده. این است که ائمه علیهم السلام اجازۀ نقل به معنا و امثال اینها دادند ولی به هر حال تا امکان‌پذیر باشد ما باید سعی کنیم نقل‌هایمان دقیق باشد، یک نکته‌ای را حاج آقا مکرر از ایشان شنیدم، از قول محمد قزوینی نقل می‌کنم. محمد قزوینی خب از محققین ایران‌شناس و مورخ و خیلی محقق بزرگی بود، به خصوص در زمینۀ حافظ و اینها، دو سه تا کار خیلی مهم دارد آن تصحیح دیوان حافظش هست، حواشی بر تاریخ جهانگشای جوینی و کارهای این شکلی دارد. آنجا می‌گفتند محمد قزوینی می‌گفتش که ما یک حرفی زده بودیم، خیال می‌کردیم که در این موضوع دیگر آخرین حرف‌ها را زدیم و خیلی مطلب را تمام کردیم. مطلب ما به ایران آمد، بعضی از محققین ایرانی اشکالاتی مطرح کردند و معلوم شد من در بعضی نقلیات درست نقل نکردم، اشاره به مرحوم سید محمد فرزان هست، شاید هم اسم برده باشد. و بعد از این من دیگر مقید شدم که اگر می‌خواهم در یک مقاله‌ام قل هو الله را هم بنویسم، قرآن را در بیاورم از روی قرآن قل هو الله را بنویسم که دیگر در نقل اشتباه نکرده باشم. احتمالاً به حافظ اعتماد کرده بوده و حافظه خطا می‌کند و امثال اینها. به خصوص آدم‌های خوش حافظه از این اشتباهات خیلی می‌کنند. آدم می‌بیند در نوشتجات آدم‌های خوش حافظه این اشتباهات. به خصوص این را هم باید دقت کرد در متنی که انسان متن می‌خواهد منتشر کند، این دقت‌ها را. آدم گاهی اوقات صحبت مثلاً همینجوری هست، براساس حافظه‌اش یک چیزی می‌گوید ولی اوّلاً آن هم سعی کند نقل بکند بگوید من دارم از حافظه‌ام نقل می‌کنم ممکن است بعضی از جزئیاتش دقیق نباشد شما اگر می‌خواهید بعداً چیز بشود. من خودم یک تجربۀ شخصی دارم یک موقعی در مورد سلیمان بن حفص مروزی یک کاری کرده بودم که نمی‌دانم کل روایتش، ۱۴ تاست، از این ۱۴ تا چند تا روایت‌هایش مورد قبول هست، چند تا روایت‌هایش مورد قبول نیست و اینها را. یک موقع در جلسه‌ای که حاج آقا با دوستانشان داشتند من این را نقل کردم، آقای خرازی هم آنجا بودند. بعداً، من در نقلم اشتباه کردم، مثلاً ۱۴ تا روایت، ۱۳ تا روایت گفته بودند. نمی‌دانم ۷ تا چیز، بعضی خصوصیاتش را به حافظه‌ام اعتماد کرده بودم، یک ذره پس و پیش شده بود. بعد دیدم آقای خرازی این را در کتابشان نوشته، تصور کرده که ما خیلی دقیقیم، اسم من را نبرده ولی گفته از کسی مثلاً که تحقیق کرده یک همچین مطلبی را آورده، اگر من مطلع می‌شدم که ایشان می‌خواهد این را چیز کند، درج کند و کتابش بیاورد مراجعه می‌کردم این اشتباه من به کتاب ایشان منتقل نشود. این که آدم باید حواسش به خصوص در مورد خودش باشد که اگر می‌خواهد یک چیزی را مکتوب کند حتماً مراجعه کند. می‌گویم اشتباهات آدم خیلی چیزها رخ می‌دهد، مطلب اصلش درست است ولی یک پس و پیش شدن‌هایی باعث می‌شود. حالا بد نیست باز این را بگویم، این تقریظی هست بر تحقیق کافی. این تقریظ حاج آقا تقریظ نوشتند، مطالبش را به من فرمودند من نوشتم، بعد هم خدمتشان عرضه کردم گفتند این مطالب را بنویس و اینها. خب من آنجا یک موردی را حاج آقا فرموده بودند این در رجال شیخ به این شکل وارد شده و اینها. من خواستم آدرس بدهم اشتباهاً به جای اصحاب الباقر، گفتم اصحاب الصادق، حاج آقا این را اصلاً نفرموده بودند، گفتند در رجال شیخ هست، اشاره کرده بودند که بروم، من اشتباه کرده بودم. یک آقایی دیدم آمده به من می‌خواهد به عنوان این‌که مثلاً یک نکتۀ پنهانی وجود دارد خیلی هم چیز هست، حاج آقا اینجا اشتباه کردند، اصحاب باقر نبوده،‌اصحاب صادق بوده، عیب ندارد مطلب بدی نیست ولی تصور کنیم که مثلاً، اصل این مطلب خیلی به هر حال ما باید دقت کنیم، بعضی از این جزئیات را اشتباه نکنیم. ولی این را هم باید توجه داشته باشیم، اشتباه در جزئیات هم اینجور نباشد خیال نکنیم یک نفر در یک جزئیاتی اشتباه کرده باشد کل مطلب زیر سؤال می‌رود، یاد آن قصۀ آن بنده خدا افتادم، گفته بود که یک سنی‌ای با یک شیعه‌ای بحث می‌کردند، شیعه خودش را به عنوان شیعه معرفی نکرده بود، گفته بود من با رافضه ارتباط دارم، اینها می‌گویند که در صحیح بخاری در یک جایش گفته خلاصه کسی که حضرت زهراء را آزار بدهد آن پیغمبر را آزاد داده، کسی پیغمبر را آزار داده خدا را آزار داده و همچین مطالبی در آن هست. از آن طرف ۱۲ ورق آن طرف‌تر دراد که ماتت فاطمة و هی واجدت علیهما. در حالی که حضرت فاطمه غضبناک بود برای آن دو نفر. و آن سنی گفته بود که این رافضه خیلی دروغ می‌گویند، من حالا تحقیق می‌کنم به شما می‌گویم. بعد از ۲، ۳ روز آمده بود گفته بود من تحقیق کردم، گفتم دروغ می‌گویند، می‌گویی ۱۲ صفحه، ۲۰ صفحه آن طرف است. حالا، این جزئیاتی، خوب است اصلاً، من نمی‌خواهم این جزئیات را چیز بکنم. آخر دو مرحله ما افراط و تفریط داریم. بعضی‌ها اصلاً به این جزئیات توجه ندارند، جزئیات را کلاً بالمرة بی‌توجه هستند. بعضی‌ها خیال می‌کنند اگر یک اشکال جزئی وجود داشت دیگر آسمان زمین آمده، زمین آسمان رفته. این هر دو روش، روش نادرستی است.

شاگرد: تقریظ کافی خوب است درس حاج آقا، من چند تا صوت گوش دادم هر صوتی حداقل ۵، ۶ تا سبق لسان، یعنی باید خیلی قوی باشد

استاد: نه، اینها که هست، اینها چیزهایی هست که، نوشتجات حاج آقا خودشان خیلی دقت می‌کنند. این هم چون به من واگذار کرده بودند که بعضی مطالبش را فرمودند، حالا نحوۀ تنظیمش را من کرده بودم که یک قدری شکیل‌تر باشد خب اشتباه کرده بودم، تازه می‌گویم به فرض هم مربوط به خود حاج آقا هم باشد چیز مهمی نبود، حالا فرض کنید همان ۱۲ صفحه و ۲۰ صفحه است، شبیه همین اشکال.

شاگرد: کلهم نور واحد

استاد: التماس دعا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان